

انتخابات فرانسه: یا نئولیبرالیسم، یا نئوفاشیسم؟!

آیا فرانسه یک استثناست؟

«زمین لرزه»

در فردای ۲۱ آوریل ۲۰۰۲ همه رسانه‌های فرانسه با کلمات «زمین لرزه» و «فاجعه» از راه یافتن ژان ماری لوپن نئوفاشیست به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری یاد کردند. لیونل ژوسپین - نخست‌وزیر سوسیالیست - از ۲۳٪ در انتخابات ۱۹۹۵، به ۱۶،۲٪ سقوط کرد و با فاصله ۲۰۰،۰۰۰ رأی از لوپن، از گردونه انتخابات (و از صحنه سیاسی کشور) به بیرون پرتاب شد. روبر نو (رهبر حزب کمونیست شریک در دولت) از ۸،۵٪ به ۳،۴٪ تنزل کرد و حزب کمونیست از لحاظ سیاسی و مالی با بحران بی‌سابقه موجودیت روبرو گشت. بزرگترین پایگاه‌های انتخاباتی سنتی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها به فاشیست‌ها رأی دادند. در برخی از شهرهای بزرگ، و حتی در حومه‌های پاریس - موسوم به «کمر بندهای سرخ» - امتناع تا ۳۵٪ رسید و لوپن در صدر قرار گرفت.

این واقعه «غیرمنتظره» را چگونه می‌شد توضیح داد؟ رسانه‌های عمومی و رادیوها و تلویزیون‌ها عموماً، و سوسیالیست‌ها تقریباً به اتفاق، سبب اصلی بیرون رانده شدن دولت چپ توسط فاشیست‌ها را، گستردگی عدم شرکت در انتخابات قلمداد کردند. این توضیح اگر می‌توانست برای عده‌ای در رابطه با پائین رفتن آرای چپ‌های حاکم - که به نفع نئوفاشیست‌ها تمام شد - قانع کننده باشد؛ اما در فهم این که چرا نئوفاشیست‌ها شامل این امتناع گسترده نشده و در همین تحریم گسترده، پانصد هزار رأی بیشتر از انتخابات ۱۹۹۵ آورده و رکورد آرای خود نسبت به سال‌های پیشین را شکستند. نمی‌توانست کمکی بکند.

بسیج عظیم مردم برای شرکت هر چه گسترده‌تر در دور دوم و دعوت به رأی دادن به شیراک (حتماً شده با دستکش نظافت و گیره رخت بر بینی) به منظور هر چه پائین تر آوردن نسبت آرای لوپن. تاکتیکی بود که تنها می‌توانست اثر عدم شرکت گسترده در دور اول را در راه یافتن لوپن به دور دوم خنثی کند؛ اما ساده لوحی زیادی می‌خواست که کسی گمان برد با شکست لوپن در دور دوم، خطر راست افراطی برطرف می‌شود. نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که بالا آمدن راست افراطی در فرانسه محصول انتخابات اخیر نیست.

سیر رشد راست افراطی فرانسه

ژان ماری لوپن، «جبهه ملی» (Front National) را به مثابه حزبی ماورای راست در صحنه سیاسی فرانسه، در ۱۹۷۲ تأسیس می‌کند. وجود این حزب تا پایان ۱۹۷۰ محسوس نیست و هرگز بیش از یک در صد آراء را در انتخابات نصیب خود نمی‌سازد. اما در ۱۹۸۴ و بخصوصی در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۶، جبهه ملی با بیش از ۱۰٪ آراء بعنوان نیروئی قابل توجه خودنمایی می‌کند، انتخابات (های) بعدی نشان می‌دهند که آرای راست افراطی، بی‌وقفه صحنه مطالبات سیاسی فرانسه را به تسخیر در می‌آورد و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۵ به اوج می‌رسد و لوپن ۱۵،۱٪ آراء را به دست می‌آورد. این موفقیت، در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۷ هم تثبیت می‌شود، که در آن جبهه ملی با ۱۵٪ از حزب کمونیست (۹٪) و سبزها (۸٪) پیشی می‌گیرد. در همان سال، این حزب شهرداری‌های تولون، اورانژ، ویترو، و مارینباک را نیز به تسخیر خود در می‌آورد.^(۱) بعد از انشعاب برونو مگره (Bruno Megret) از جبهه ملی و تأسیس «جنبش ملی

شهاب برهان

جمهوریخواه (MNR) که از اتحاد با راست برای رسیدن به قدرت طرفداری می‌کرد و دو سوم دبیران استانی جبهه ملی را هم با خود همراه کرده بود. باز هم جبهه ملی لوپن برتری انتخاباتی بی‌چون و چرای خود نسبت به MNR را حفظ کرد. شکاف در جبهه ملی و این که در انتخابات ۲۰۰۱ شهرداری‌ها جبهه ملی و جنبش ملی جمهوریخواه به رکورد سال ۱۹۹۵ دست نیافتند. این توهم را به وجود آورد که دوران افول و هزیمت راست افراطی فرارسیده است. اما غافلگیری در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۲ نشان داد که چنین پنداری چقدر خطا بوده است.

شکست ژان ماری لوپن از شیراک در دور دوم، و راه نیافتن راست افراطی به پارلمان در انتخابات ژوئن ۲۰۰۲ (بخاطر روش‌های پارلمانتاریستی و کنش‌های انتخاباتی) را نیز بهیچوجه نمی‌شود بمعنای عقب‌گردی یا تضعیف پایه‌های اجتماعی راست افراطی و کاهش جاذبه آن برای مردم فرانسه به حساب آورد.

چه کسانی به راست افراطی رأی دادند؟

در ۱۹۹۵، ۳۰٪ کارگران، ۲۵٪ بیکاران و ۱۸٪ کارمندان اعتراف کرده‌اند که با رأی خود از نامزدی لوپن برای ریاست جمهوری حمایت کرده‌اند. در همان انتخابات، لوپن بیش از ۱۸٪ آرای مناطق شمال، «لورن» و «پرووانس - کت دازور» را بدست آورد. لازم به یادآوری است که این مناطق از فروپاشی صنایع سنگین (معادن و صنایع فلزی) بشدت آسیب دیده و با یک بحران واقعی بیکاری مواجه شده‌اند.

در انتخابات ریاست جمهور امسال، ۳،۲٪ از کسانی که در سال ۱۹۹۵ به کاندیدای حزب کمونیست رأی داده بودند. به لوپن رأی داده‌اند. درصد کارگران در کل آرای «روبر نو» (حزب کمونیست) ۵،۳٪ و در کل آرای لوپن، ۲۶،۳٪ است؛ و درصد حقوق بگیران و کارمندان جزء رویهم به همان ترتیب، ۲۱،۹٪ و ۲۶،۱٪ است.^(۲) آمارگیری‌ها نشان داد که برای اولین بار، لوپن کاندیدای ترجیحی در میان هم شاغلان، و هم بیکاران بوده است.

همین مختصر نشان می‌دهد که تصوراتی از این قبیل که گویا اساساً نیروهای نژادپرست و ضد یهود، قشر سنی پیر و محافظه‌کار، و بخشی از سرمایه‌دارانند که پایه انتخاباتی راست افراطی را تشکیل می‌دهند، چقدر گمراه‌کننده است. نادیدن (سهوی یا عمدی) پایه توده‌ای و دلالت عینی طبقاتی و اجتماعی گرایش فزاینده به راست افراطی، و تأویل و تحلیل صرفاً ایدئولوژیک و اخلاقی آن سبب می‌شود که بخش عظیمی از نیروهای سیاسی، روشنفکری و فرهنگی فرانسه، راه مقابله با راست افراطی را در تدابیر انتخاباتی؛ در تدابیر حقوقی و قضائی؛ و در تبلیغ و ترویج ضد نژادپرستی و موعظه‌های اخلاقی درباره حقوق بشر و «ارزش‌های جمهوری»؛ و در ترساندن مردم از تکرار تجربه‌های تلخ تاریخی از فاشیسم جستجو کنند. اما رفتار انتخاباتی همه آنان که به راست افراطی روی می‌آورند ناشی از گرایش آنان به یهود ستیزی و نژادپرستی و یا پشت کردن به ارزش‌های انسانی و دموکراتیک نیست و با این تضایح و تبلیغات و سیخ زدن به وجدان‌ها نمی‌شود مشکل آنان را حل کرد.

سالیان سال است که در فرانسه دولت به نوبت میان دو جریان راست میانه و

سوسیالیست‌ها دست به دست می‌شود. هر کدام - همانطور که در طبیعت پارلامنتاریسم است - برای اخذ آرای مردم، وعده‌های انتخاباتی می‌دهند؛ و هیچکس به وعده‌هایشان عمل نمی‌کند. و به همین دلیل، مردم از یکی سرخورده شده به دیگری رأی می‌دهند و در این دایره بی‌فرجام چرخانده می‌شوند. روی آوری کنونی به لوپن، از سرخوردگی مغرپی سرچشمه می‌گیرد که لایه‌های پائین و متوسط جامعه فرانسه به سبب حل نشدن مسائل شان بدان دچار شده‌اند. شعار عوام‌فریبانه لوپن: «نه راست، و نه چپ!» از درک این سرخوردگی توده‌ای و برای بهره‌برداری از آن است؛ و آنانی که جذب این شعار شده‌اند، می‌گویند که تا بحال نه از راست و نه از چپ خیری ندیده‌اند، و میخواهند ببینند شاید لوپن بتواند برای آنان کاری بکند. این بریدن از نیروهای حاکم سنتی، این جستجوی یک «نیروی سوم» (که لوپن با عوام‌فریبی مدعی آن است) بیانگر جدائی میان یک طبقه سیاسی ناشناخته و ناتوان و مردم است.

کارنامه پنجساله دولت ائتلافی چپ

سوسیالیست‌ها اصلاً قبول ندارند که حکومت پنجساله‌شان باعث سرخوردگی مردم شده باشد. آنان علاوه بر گستردگی امتناع انتخاباتی، تمرکز افراطی تلویزیون‌ها روی مسئله نامنی را مسئول شکست ژوسپن و بلا آمدن لوپن قلمداد می‌کنند (همان عوامل فرعی انتخاباتی و تکنیکی).

به مسئله نامنی خواهم پرداخت؛ اما آیا کارنامه دولت ژوسپن (دولت ائتلافی سوسیالیست‌ها با حزب کمونیست و حزب سبزها) - از دوره ریاست جمهوری چهارده ساله فرانسوا میتران حرفی نزنم - می‌توانسته منشأ امید برای مردم باشد؟ در این بررسی، از یاد نمی‌برم که کمونیست‌ها و سبزها انتقاداتی به سیاست‌های ژوسپن داشته‌اند؛ اما این را هم از یاد نمی‌برم که علیرغم غر و لندهائی که می‌کردند. اتحادشان را تا به آخر با سوسیالیست‌ها حفظ کردند. از این رو، کارنامه ژوسپن، کارنامه مشترک آنهاست. و به همین سبب بود که مردم چه با تحریم انتخابات و چه با رأی دادن به راست افراطی، همه شرکای دولت چپ را بعنوان همدستان ژوسپن تشبیه و مجازات کردند.

دولت ژوسپن از فرای انتخاب شدن، زیر موضوعاتی زد که در آستانه انتخابات درباره مسائل کلیدی سیاست چپ، وعده‌اش داده شده بود: از جمله، چانه‌زنی درباره مقاله نامه «ثبات اروپا» (که امضاکنندگان را ملزم به اجرای سیاست‌های مالی و پولی سختگیرانه‌ای می‌کند). درست یک هفته پس از رسیدن به نخست‌وزیری، آن را همانطور که بود امضاء کرد! «ایجاد یک دولت اقتصادی» در سطح اروپا، که به امروز و فردا موکول شد. پروژه یک «اروپای مردمی»، که به اندازه پر صدائی‌اش تو خالی از آب درآمد. قوانین ضد پناهندگی «پاسکوا - دبره»، که قرار بود فسخ شوند، ابقا شدند و حل مسئله آدم‌های بی‌برگه، در نیمه راه رها شد. دستمزد شناور، نه تنها ملغی نشد، بلکه حالت عادی پیدا کرد؛ و ساعت کار منقطع، با کژراهه رفتن قانون ۳۵ ساعت کار، توسعه پیدا کرد. ژوسپن قول داده بود که از دستمزد و از کار تمام وقت دفاع کند؛ اما بجای آن، قانون ۳۵ ساعت کار (که اینهمه سوسیالیست‌ها به آن می‌بالند) به ماشینی در دست سرمایه‌داران و دولت برای منقطع‌سازی ساعات کار میلیون‌ها کارگر و کارمند، مجبور کردن آنان به کار شبانه و در آخر هفته، انجماد دستمزدها و قدرت خریدشان تبدیل شد. ژوسپن، سوگند خورده بود که از خدمات عمومی دفاع کند و خصوصی کردن‌ها را متوقف سازد؛ اما او بیش از مجموعه «شیراک»، «بالادور» و «ژویه» (نخست‌وزیران سابق و اسبق از جناح راست) خصوصی‌سازی را پیش‌برد و سخت مشغول حراج مخابرات، با چشم‌انداز خصوصی کردن پست، گاز، برق، حمل و نقل راه آهنی و غیره بود. ژوسپن نه تنها به بزرگترین «خصوصی‌سازی» تمام تاریخ فرانسه تبدیل شد، بلکه همچنین نخستین رئیس دولت چپ در فرانسه شد که سطح مالیات طبقات مرفه را پائین آورد.^(۱) در سپتامبر ۱۹۹۹ ژوسپن عجزش را در پیشبرد یک سیاست چپ، اینچنین تئوریزه کرد: «تصور نمی‌کنم که از این پس اقتصاد را بتوان اداره کرد. با قانون و لایحه نیست که اقتصاد تنظیم می‌شود. همه بازار را قبول دارند». این همان ژوسپینی بود که در ۱۹۹۷ پیروزی‌اش را بر وعده بازگشت به اراده سیاسی بنا کرده بود؛ اراده‌ای سیاسی که دقیقاً می‌بایست از همین دیکتاتوری «بازار» بگسلد. آیا ضرورت این گسست که به سقوط دولت ژوسپن منجر شد، یکی از درسهای جنبش اجتماعی نوامبر و دسامبر ۱۹۹۵ نبود؟

علاوه بر این‌ها، ژوسپن مرتکب وقت‌کشی حیرت‌انگیزی در مورد برخی پرونده‌های بحرانی و داغ شد، از جمله آموزش؛ بازنشستگان؛ عوارض زیست محیطی، و قانون آب. در واقع، در نتیجه این زیر پا نهادن وعده‌ها، این تسلیم به دیکتاتوری بازار، و این خطی که نه رضایت توده‌های عظیم مردم بیکار، مزد و حقوق بگیر و زحمتکش فرانسه، بلکه رضایت خاطر کمیسره‌های بروکسل را می‌بایست تأمین کند که مأموریت دارند نظم نو لیبرالی را حاکم کنند. بی‌ثباتی و نابرابری اجتماعی در این پنجسال، بی‌وقفه افزایش یافته است. ثروت ثروتمندان در همین پنج سال حکومت ائتلافی چپ‌ها هم مدام افزایش یافته، و در همانحال بی‌ثباتی موقعیت شغلی، بینوانی، و ترس زحمتکشان از امروز و فردای خود مدام شدیدتر شده است. در عمق قلبه، در این پنج سال (و در واقع بیست و پنج سال) گذشته، کمتر اتفاقی افتاده است که راه نزدیکی راست افراطی به توده مردمی را ببندد که هر روز شاهد خراب‌تر شدن وضع زندگی خود بوده است؛ توده نومیدی که از لوپن بمنتابه بمبی در صندوق رأی برای واکنش در برابر این وضع تحمل ناپذیر، استفاده کرده است.

به نظر برخی از تحلیلگران، دلایل رو آمدن راست افراطی و شکست دولت چپ در فرانسه را نه در کشکول بیگانه ستیزی، یهود ستیزی، و نژادپرستی آدمی بنام ژان ماری لوپن، بلکه باید در خیانت «سوسیالیست‌های جدید» به پایه‌های توده‌ای جستجو کرد. به نظر این تحلیلگران، عروج راست افراطی از اوائل دهه ۸۰، با ترک سنت‌های پرولتاریائی توسط چپ و وداع آن با «گسست از سرمایه‌داری» همزمان بوده است.^(۲)

حزب کمونیست، روی کارگران حساب می‌کرد، اما به آنان پشت کرد و شکست خورد. سوسیالیست‌ها به کارگران پشت کرده روی لایه‌های میانی حساب باز کردند، اما لایه‌های میانی در نارضائی از سیاست نو لیبرالی سوسیالیست‌ها، به آنان پشت کردند.

سوسیالیست‌ها هنوز هم حاضر نشده‌اند بپذیرند که آن امتناع گسترده و بی‌سابقه - که نمود بحران در سیستم دموکراسی نمایندگی نیز هست - نه از بی‌تفاوتی سیاسی مردم، بلکه از بی‌تفاوتی در برابر سیاست سوسیالیست‌ها و راست میانه است که تفاوت چندانی میان‌شان احساس نمی‌شود. بقول ژان ایو کامو، در این جامعه، جدال نظری میان راست و چپ، به نحوه مدیریت مدل لیبرالی تقلیل یافته است.^(۳) هسته مسئله اینجاست که سوسیالیست‌ها در اروپا بقدری در آغوش راست فرو رفته است که تفکیک و تمایز آنها هر چه ناممکن‌تر می‌شود. عمیق‌ترین ریشه‌ی سرخوردگی و رویگردانی مردم و رأی دهندگان از این سوسیالیست‌ها (و البته از کمونیست‌های همدست و همراه آنان) و بطور کلی بی‌تفاوتی‌شان نسبت به انتخابات، و بهره‌برداری راست افراطی از امتناع گسترده را نیز باید در چنین واقعیتی جستجو کرد.

فرانسه یک استثنا؟

مدتهاست که مردم فرانسه خود را با واقعیت جدیدی رو به رو می‌بینند. واقعیت دوران مابعد صنعتی؛ دوران پس از فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد. این توده کارگران یکبار مصرف - مثل دستمال کاغذی - بقول اگیناسیو رامونه Ouvriers jetable^(۴) - رانده شدن کارمندان فلاکت در حومه‌ها، بیکاران، بی‌سرنها، بازنشستگان سرشار از نیروی حیات، جوانان بی‌حال و آینده خانواده‌های محروم زیر خط فقر؛ همه این انسان‌ها در اضطراب و ترس دائمی از دورانی غوطه‌وراند که کوئی همه ارزش‌ها و معیارهای شناخته شده را برای همیشه از میان برده است. چگونه می‌شود فرانسه‌ای را که در آن، جامعه همانند همسایگان اروپائی‌اش بنام «مدرنیته» زیر آوار سهمگین ضربات خشن و پر جرات زمین لرزه‌هایی چون جهانی شدن نو لیبرالی، وحدت اروپا، تضعیف حاکمیت ملی، از میان رفتن پول ملی، از میان برداشته شدن مرزها، هژمونی ایالات متحده آمریکا، گسترش چند فرهنگی، از دست رفتن هویت، و بحران دولت مقتدر قرار گرفته است، یک استثنا به حساب آورد؟

پایان عصر صنعت و جهش‌های عظیم تکنولوژیک، و بطور مشخص، گسترش جهان‌نوردی آزاد سرمایه، نامنی عمومی اقتصادی و بحران‌های تحمل‌ناپذیر اجتماعی را به بار آورده‌اند، حرکت آزاد سرمایه‌ها و شرکت‌ها، دولت‌ها را مجبور به رقابت میان خود می‌کند تا بلکه بتوانند سرمایه‌ها را در داخل نگهدارند و مانع از خروج آنها شوند و به این ترتیب اشتغال را حفظ کنند. اما آنان برای تأمین این «قدرت رقابت بین‌المللی»، یعنی برای ممانعت از فرار سرمایه، باید هر چه بیشتر دستمزدها را پائین بیاورند؛ حمایت‌های اجتماعی و زیست محیطی

را کمتر و کمتر کنند؛ خدمات عمومی و بیمه‌های اجتماعی را قطع کنند؛ خصوصی‌سازی را گسترش دهند؛ مالیات بر درآمد و ثروت را کاهش دهند و غیره، تا شرایط و فضائی سودآور و رضایت‌بخش برای صاحبان سرمایه تأمین کنند؛ شرائطی سودآورتر از هر کشور دیگر، در نتیجه، حفظ «قدرت رقابت بین‌المللی» برای این دولت‌ها معنائی جز مسابقه میان خود برای درهم شکستن تکیه‌گاه‌های زندگی مردم، بی‌ثبات کردن شرایط زیستی‌شان، گسترش ناامنی اجتماعی، عمیق‌تر کردن شتابانک دره میان فقر و ثروت، و نابود کردن محیط زیست ندارد.

در چنین شرایطی، وقتی که سوسیال دموکرات‌ها و چپ‌ها به قدرت می‌رسند، خودشان را مجبور به چرخش هر چه بیشتر به راست و پشت کردن به منافع مردم، به سنت‌های دولت رفاه، توزیع عادلانه و حمایت‌های اجتماعی و زیست محیطی می‌بینند. در چنین شرایطی است که سیاستمداران به عروسک‌های خیمه شب‌بازی دست‌های نامرعی کورپوراسیون‌ها، و به اسباب دست بازار تبدیل می‌شوند. تضادفی نیست که می‌بینیم در فرانسه، آلمان و انگلستان، سیاست اقتصادی سوسیال دموکرات‌ها در مواردی حتی دست راستی‌تر از محافظه‌کاران شده است.

در اثر خشونت اینهمه تغییرات ناگهانی، همه مقیاس‌ها و معیارها در هم می‌ریزند. منطق مسایل فهمیده نمی‌شود. پریشانی و سرگشتگی انباشته می‌شود؛ افق را ابرهای تیره می‌گیرند. میلیون‌ها شهروند، خود را «فرب خورده و رها شده» توسط حکومت‌ها می‌بایند. چه حکومت راست، چه چپ رها شده به حال خود، در دنیای دروغ، فساد، زورگوئی، تبعیض، و بی‌پناهی و عدم امنیت، اینها مسائل عمومی کشورهای اروپائی است؛ که بسته به جغرافیا، به زبان‌های انگلیسی، هلندی، آلمانی، فلانمندی، فرانسوی و غیره ترجمه می‌شود.

راست افراطی، یک جریان انترناسیونالیستی

بررسی برنامه‌ها و فعالیت‌های راست افراطی در اروپا نشان می‌دهد که هم ایدئولوژی، هم استراتژی و هم ساختار آن یکی از انترناسیونالیست‌ترین پیکرها در صحنه سیاسی اروپاست. تنها در تأملی روی راست افراطی در فرانسه بعنوان یک نمونه، می‌بینیم که اکثر ایده‌هایی که آنها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها ارائه می‌کنند، از خصلت بین‌المللی برخوردارند، چون مسائل روز را به میان می‌کشند که نه فقط برای فرانسه، بلکه در همه کشورهای اروپائی مطرح‌اند. ناتالیا واسیلیووا معتقد است که برای درک طبیعت این جریانات، باید ابتدا وجه بین‌المللی ایدئولوژی و استراتژی سیاسی آنان را شناخت.^(۱)

نخستین پیروزی واقعی جریان لوپین پس از احراز ۱۰٪ آرا برای اولین بار در ۱۹۸۴ در فرانسه، موفقیت آن در پارلمان اروپا بود. از آن زمان به بعد، پارلمان اروپا مهم‌ترین تریبون این جریان بوده است. در دل همین و پارلمان اروپا، یک گروه فنی راست افراطی اروپائی شکل گرفته که اکثر نمایندگان کشورهای عضو اتحادیه اروپا را در خود جمع کرده است. از ۱۹۸۶ این گروه امکانات و تسهیلات مادی متنوع متعلق به پارلمان اروپا را در اختیار جریان لوپین گذاشته است؛ از جمله: امکانات تشکیل جلسات کاری در اغلب پایتخت‌های کشورهای اتحادیه اروپا، همچنین یک کرسی در هر یک از کمیسیون‌های مجامع عمومی اروپائی؛ یعنی امکان این که حرفش را به گوش همگان در اروپا برساند.

راست افراطی در اروپا باید یک جریان انترناسیونالیست به حساب آورد؛ هر چند که هر یک از آنها هنگام سخن گفتن با مردم کشور خود، زیرکانه و حساب شده، فقط از مسائل درونی حرف می‌زنند؛ مسائلی که غالباً مسائل مشترک کشورهای اروپائی‌اند. فرانسه، یک استثنا نیست!

مسئله «نامانی»

سوسیالیست‌ها ادعا دارند که طرفداران شیراک و رادیو تلویزیون‌ها بیش از اندازه به مسئله نامانی متمرکز شدند و آب به آسیاب لوپین ریختند. آنان در این علت‌یابی «تکنیکی»، بر نامانی اجتماعی که زمینه اصلی بهره‌برداری راست افراطی است پرده می‌کشند و نامانی را به موضوع بزهکاری و جرائم تقلیل می‌دهند. سوسیالیست‌های فرانسوی هم مانند چپ نولیبرال کشورهای اروپائی، با تقلید از مدل پیش ساخته آمریکائی که هر مسئله اجتماعی را به یک موضوع جرم و جنایت تقلیل می‌دهد، در این پنج سال بر نامانی اجتماعی میلیون‌ها مردم چشم فرو بستند و برای حل مسئله نامانی، بر دستگاه پلیسی و قضائی و زندان تکیه کردند. این نگرش

پلیسی به مسئله نامانی، چیزی جز «دادگستری» متناسب با سیاست آشفتنگی اقتصادی و پس کشیدن از تعهدات اجتماعی در «نظم نوین» لیبرالی نیست.

البته نامانی به معنی رشد بزهکاری و جنایت نیز جزئی از واقعیت است. اما ریشه‌های آن در چیزی جز فرو رفتن بخش عظیمی از جمعیت کشور و بخصوص جوانان در ناامنی اجتماعی، و تحمیل محرومیت، بینوایی، و اعمال نوعی آپارتاید نژادی - فرهنگی با گتو سازی‌ها و تحقیر و تحریک مهاجران و سیاهان و اعراب نیست؛ عواملی که با پیشروی سیاست‌های نولیبرالی، تقویت هم شده‌اند.

و در این میان، لوپین که روی نارضائی تعمیق یافته توسط لیبرالیسم سرمایه‌گذاری کرده است، بجای محکوم کردن بانیان این سیاست، قربانیان آن، یعنی مهاجران و اقلیت‌های ملی را مسئول قلمداد می‌کند!

برنامه لوپین

در شرایطی که هم راست و هم چپ در قدرت، مردم را در گرداب هایل نولیبرالیسم به امان خدا رها می‌کنند و گوش و چشم‌شان بر استغاثه‌ها و تاملات توده‌های مردم کر و کور می‌شود، تنها راست افراطی در می‌یابد چطور به خلأ یک پروژه برای جامعه‌ای که نومیدانه و در به در به دنبال یک افق می‌گردد، پاسخ دهد؛ چرا که ماهران‌تر از آنهاست که تا کنون حکومت کرده‌اند بلد است با بینوایی و ترس بازی کند.

لوپین با جمع‌بند استادانه هر سه عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحرانی که طبقات زحمتکش و فرودست و رانده شده فرانسه از آنها در رنج‌اند. شعار محوری خود در انتخابات اخیر را اینچنین فرموله کرده بود: «من از لحاظ اقتصادی، راست؛ از لحاظ اجتماعی، چپ؛ و از لحاظ ملی، بیش از هر وقتی فرانسوی هستم!»

برای مردمان گیر افتاده در این بن‌بست، چه اهمیتی دارد که ارقامی که راست افراطی ارائه می‌کند، دستکاری شده باشد؛ که استدلال‌هایش جعلی باشد؛ برنامه حزبی‌اش غیر قابل پیاده کردن باشد؛ که ارزش‌هایش، بر کینه و نفرت نسبت به غیر بنا شده باشد؛ راه‌حل‌های «ساده» و راحت الحاقی‌ئی که ارائه می‌دهد، برای ناامیدان، غلط انداز و جذاب‌اند، محض نمونه:

- برای رفع بیکاری: اولاً تقدم کار برای فرانسوی و تقدم اخراج، برای غیر فرانسوی، ثانیاً خانه‌نشینی کردن زنان برای تحکیم ارزش‌های کاتولیکی خانواده و تربیت کودکان - و بر کردن جای آنان با مردان بیکار (به مادران فرانسوی بجای دستمزد کار، باید دستمزد تربیت کودک پرداخت شود). ثالثاً به منظور ترغیب سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال، حذف کامل مالیات بر ارث، بر ثروت، و بردرآمد و جایگزینی آن با مالیات خرید (مالیات غیر مستقیم)؛ تعیین مالیات برای سرمایه‌ای که بخواهد از فرانسه خارج شود.

- برای دفاع از تولیدات داخلی و بخصوص حل مسائل کشاورزان، خروج از اتحادیه اروپا، و احیای گمرکات با کشورهای اروپائی؛ ترمز کردن شدید مبادلات با خارج. همچنین، اختصاص بودجه‌ای که خرج حومه‌های خارجی‌نشین شهرها می‌شود. به مناطق روستائی.

- برای حل بدهی‌های دولت، انحلال سیستم خدمات اجتماعی، بخصوص قطع هر گونه خدمات و کمک هزینه‌ها برای مهاجران و خارجیان، اعم از آموزشی و درمانی و رفاهی و غیره و واداشتن آنان به ایجاد صندوق‌هایی خصوصی برای خودشان و با هزینه‌های خودشان. - حل ریشه‌ای و قطعی مشکل نامانی، اولاً با اخراج خارجیان و بخصوص اعراب و آفریقائیان - و تا جایی که به تبهکاران فرانسوی برمی‌گردد. با تکیه بر تربیت خانوادگی از کودکی - که آن هم با خانه‌نشینی کردن مادران و پرداخت هزینه تربیتی به آنان عملی می‌شود. و ثانیاً با احیاء مجادلات مرگ؛ دو برابر کردن تعداد زندان‌ها و بودجه پلیس و دادگستری...

سراسر این برنامه و شعارها، عوام فریبانه‌اند. از درجه عوام‌فریبی لوپین همین یک نمونه بس، که مدام در تلویزیون برای رد نژادپرست بودن‌اش، می‌گفت: آشپز و باغبان من سیاهپوست‌اند. چطور به من می‌گویند نژادپرست؟ با این منطق، برده‌داران آمریکا هم نژادپرست نبوده‌اند، چون برده‌هایشان سیاهپوست بوده‌اند!

چگونه می‌توان راه راست افراطی را سد کرد؟

تقلیل دلایل صعود راست افراطی در فرانسه (و در دیگر کشورهای اروپائی) به مکانیسم‌های

جودی ریبیک Judy Rebic ضمن تذکر این که چپ باید تحلیل خود را از رابطه میان نولیبرالیسم، «جنگ با تروریسم» و تعرض اسرائیل در خاورمیانه کامل کند، می گوید که به گمان او آنچه که امروز ما شاهدش هستیم، یک مرحله نوین شدیداً میلیتاریزه شده سرمایه داری کورپورایت؛ شکل جدیدی از امپریالیسم است. او می افزاید که مهم نیست جنبش های اجتماعی ما چقدر قوی باشند؛ اگر آنها بازتابی در سطح انتخاباتی نداشته باشند، ما شاهد اوجگیری حمایت از راست افراطی خواهیم بود، چه در شکل نو نازی در اروپا، چه در شکل محافظه کاری در کانادا، و چه به شکل بنیادگرائی اسلامی و هند و در خاورمیانه، آسیا و آفریقا. آلترناتیوی که او پیشنهاد می کند، نه حمایت از جناح راست سوسیال دموکراسی، بلکه تشکیل اتحادی است از چپ، در برگیرنده سوسیال دموکرات های ضد نولیبرالیسم، سوسیالیست ها، سبزها، با استقبال از نسل جدید فعالانی که خود را آثار شیتست معرفی می کنند. او می گوید ما به نوعی حزب چپ نیازمندیم که دموکرات و پلورالیست باشد و یک آلترناتیو روشن در برابر نولیبرالیسم، بر پایه اقتصاد و دموکراسی مشارکتی را نمایندگی کند.⁽⁴⁾

۳۰ ژوئن ۲۰۰۱

مآخذ:

- 1) Christos Ionas: "Elections presidentielles en France; les premiers enseignements."
- 2) Liberation; 25 Avril 2002.
- 3) Loic Wacquant; sociologue a l'Universite de Californie et chercheur au centre de sociologie europeen du College de Francem: "Les socialistes prise dans leur propre piege securitaire"
- 4) Loic Wacquant & Serge Halimi, Journaliste au Monde Diplomatique: "Le prix de reinement".
- 5) Jean Yves Camus: "Extreme droite europeen entre radicalite et respectabilite".
- 6) Ignacio Ramonet: "La Peste" Le Monde Diplomatique 21 Mai 2002.
- 7) Natalia Vasilieva: "L'aspect internationale dans l'ideologie et l'activite politique des organisations de l'extreme droite en France..." AFSP - Salon des theses 2001.
- 8) Judy Rebic: "French Election Has Lessons For Us"; April 26, 2002; www.ZNet.

منابع دیگر:

- Bernard Schmid: "Die rechte von den Eupopa - Wahlen und der ges paltene Neofaschismus"; GNN-Verlag 1999.
- The Guardian, 25 April 2002.
- Laurent Godmer and Laurent Kestel: "Extremism and democratic coalitions". April 2002
- Brian Long: "The Retoun of Fascism in europe"
- Europe et Liberte magazine: "L'extreme droite en europem; Petit deviendrat - il grand?"
- Suzane Fremondiere & Estelle Jolivet: "Les partis d'extreme froite

انتخاباتی و چاره جوئی و جبران آن تنها با توسل به همان مکانیسم های انتخاباتی، گم کردن سر نخ مشکل، و ایجاد غفلت از سرطانی است که ریشه های خود را در اعماق می گستراند. مقابله حقوقی و قضائی با این احزاب هم راه چاره نیست. هلندی ها به خیال خود راه بدیعی پیدا کرده اند و آن این که نگذارند گروه های راست افراطی تظاهرات و تجمع داشته باشند؛ با این بهانه که تظاهرات ضد راسیستی هم پیش می آید و نظم عمومی بر هم می خورد! آنها را مدام به محاکمه می کشند و زیر فشار قرار میدهند یا زندانی می کنند. در آلمان، قانون اساسی تصریح می کند که «احزابی که بغاظر اهداف یا سلوک اعضایشان بر نسیب های لیبرال و دموکراتیک را نقض کنند، غیر قانونی اعلام می شوند.» سلوک، و نه حتا عمل، برای غیر قانونی کردن، کافی است! در بلژیک، عده ای خواهان ایجاد دادگاهی مخصوص برای آند که بررسی کند آیا احزاب، ارزش های دموکراتیک را رعایت می کنند؟ هدف اینان آشکارا منحل کردن حزب بلوک Blok آقای ولام Vlaams است. و بعد از انتخابات اخیر هم یکی دو نفری خواهان ممنوع کردن «جبهه ملی» لوپین شدند، اما صدایشان پژواکی پیدا نکرد.

همین روش های هلند و آلمان و بلژیک نشان می دهند که تدابیر و تمهیدات حقوقی و قضائی هم راه مقابله با جریانات راست افراطی نیست. باید با ایده های آنها مقابله کرد؛ آن هم نه تنها با موعظه های اخلاقی در باره ارزش های دموکراسی و تقبیح نژادپرستی و بیگانه سیتزی و غیره، بلکه با ارائه پاسخ هائی روشن و پخته به آن مسائل و معضلات بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که بی پاسخ ماندن آنها زمینه رشد این جریانات می شود.

متأسفانه چپ فرانسه از اجابت این تکلیف، فاصله دارد. جوانان و نسل جدید فرانسه پس از ورود لوپین به دور دوم، برای سد کردن راه او به حرکت در آمدند. اما اگر این قیام تنها در انتخاب مجدد شیراک متوقف شود، خطر آن هست که همان نولیبرالیسمی تقویت شود که در ۲۱ آوریل می خواستند دفع اش کنند. بیست سال است که ضدیت با لوپین، به شاخص هویت چپ فرانسه تبدیل شده و او را از برداختن یک آلترناتیو، واقعی در برابر نولیبرالیسم، باز داشته است. همین سبب شده است که در انتخابات اخیر، مردم به این نتیجه رسیده باشند که دو راه بیشتر در برابرشان نیست: یا نولیبرالیسم، یا نوافاشیسم، و علت اصلی تحریم گسترده هم همین بوده است. در حقیقت، شکاف میان چپ اجتماعی و چپ سیاسی، فقدان یک پروژه در برابر نولیبرالیسم؛ و نداشتن یک استراتژی برای جلب حمایت توده ای - اگر از استثنای حزب کارگر برزیل و حزب سوسیالیست اسکاتلند بگذریم - علت اساسی و مشترک در جهان است که راست افراطی را به آلترناتیو کاذب جهانی شدن سرمایه تبدیل می کند. با وجود یک جنبش گسترده ضد جهانی شدن سرمایه و جنبش ضد جنگ، نه تنها در فرانسه، بلکه در هیچیک از کشورهای دیگر این جنبش نتوانسته است به سطح آلترناتیوی برای نولیبرالیسم فرا برود، و میدان برای قدرت گرفتن راست افراطی خالی مانده است. این را در قدرت گرفتن راست افراطی در دانمارک و ایتالیا هم شاهدیم و بعید نیست فردا در آلمان هم چنین شود. جنبش ضد جهانی شدن بعنوان یک جنبش اجتماعی، از «سیاتل» در شکل بین المللی متولد شده و دارد رشد می کند. این خصلت بین المللی که از طبیعت ضد جهانی شدن سرمایه ناشی می شود، نقطه قوت آن است؛ ولی یکی از نارسائی هایش در این است که در عرصه ملی و بعنوان هماورد و آلترناتیو نولیبرالیسم ابراز وجود نمی کند.

منتشر شد

کارل مارکس و فردریش انگلس
مانیفست حزب کمونیست
مترجم: شهاب برهان
انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۸۰

orwi-info@rahekgargar.net/http://www.rahekgargar.net

۱۵۳ سال پیش، در اواخر فوریه ۱۸۴۸، جزوه کوچکی در ۲۳ صفحه و هزار نسخه به زبان آلمانی در لندن منتشر شد که در آن روزها سر و صدائی بر نیانگیخت و نمی توانست هم برانگیزد.

اما اکنون می دانیم که آن جزوه کوچکی بیانیه آغاز راه پیمائی جهانی بزرگی بوده که بی هیچ گسست، پانزده دهه تمام ادامه یافته است: راه پیمائی بشریت محروم و ترقی خواه که در جستجوی آزادی، برابری و همبستگی انسانی به حرکت در آمده و می خواهد اجتماعی برپا کند که در آن شکوفائی آزاد هر فرد شرط شکوفائی آزاد همگان باشد.